

حمله به افغانستان: پیامدها و اثرات

فریدون ناظری

مقدمه:

را بگشاید بخشی از سرمایه‌گذاران و شرکت‌های نفتی آمریکائی ضرورت تغییر آن دیدگاه را مطرح کرده بودند. اما این حمله ۱۱ سپتامبر بود که بطلان آن سیاست را به عیان نشان داد. در شرایطی که وحشتی عظیم بر مردم آمریکا غالب شده و «تفرعن» طبقه حاکمه خراش برداشته بود، جرج دبلیو بوش، رئیس جمهور آمریکا، اعلام کرد دولت ایالات متحده برای ریشه کن کردن «تروریسم» دست در دست سایر کشورها خواهد گذاشت. «واشنگتن پست» این تغییر ۱۸۰ درجه‌ای را ستایش کرد. در نوشته روبرت ج کایسر در اینمورد آمده بود:

«دولتی که امسال سرکار آمد مصمم بود تا منافع آمریکائیان را، بدون توجه جدی به خواست دیگران و حتی متحدین قدیمی، تامین کند.» او ضمن برشمردن عوارض گلوبالیزاسیون (نابرابری رو به تزاید، فقر بی‌امان، ایدز و گسترش مصرف مواد مخدر) از دولتمداران می‌خواهد در همیاری با سایر دول جدی باشند و «نظم نوین»ی پی افکنند که آن عوارض مد نظرش باشد.

بوش برای نشان دادن جدی بودن سیاست جدید محاصره اقتصادی هند و پاکستان را ملغی کرد و با دهن کجی به همه حامیان «حقوق بشر» دیکتاتور پاکستان را تظهير نمود و به او وعده یک میلیارد دلار کمک نظامی و مالی داد. تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان قول کمک مالی و پشتیبانی سیاسی گرفتند. دولت مذهبی و نژاد پرست هند قول گرفت که در حل مشکل کشمیر کمک شود. روسیه به کمک مالی و نادیده گرفتن فعالیت نظامی آن علیه مردم (مسلح و غیر مسلح) چین دل خوش شد. راه چین به سازمان تجارت جهانی هموار و دست آن برای سرکوب جنبش «ایگور»ها باز گذاشته شد. از طریق دادن قول مساعد در تشکیل دولت فلسطین، همدردی دولتهای «عربی» بطور نسبی تامین گردید. به فیلیپین وعده داده شد تا در سرکوب سازمان اسلامی «السیاف» یاری شود.

جنگ در افغانستان:

وقتی همه طرفهای موثر از این نمد کلاهی دوختند در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ جنگ در افغانستان با پرتاب ۵۰ موشک کروز و امواج عظیم بمباران هوایی آغاز شد. شهرهای کابل، قندهار و جلال آباد آماج اولیه حمله‌ها بودند. بمبارانها طوری طراحی شده بودند تا از یکطرف از پیشروی کنترل نشده نیروهای اتحاد شمال (ائتلاف شمال)، که زیر نفوذ ایران و روسیه بودند، جلوگیری بعمل آورده و از طرف دیگر به نیروهای وفادار به آمریکا (مثل حمید کرزای و غیره) امکان دهد خود را سازماندهی و بسیج کنند. به همین جهت بجای کوبیدن نیروهای مسلح در جبهه‌ها به وسایل مخابراتی و پادگانها در داخل شهرها حمله شد. این حملات فجایعی انسانی ببار آوردند که در جای خود مورد اشاره قرار خواهند گرفت. بهرحال تلفات انسانیهای بی‌دفاع چنان زیاد شد که افکار عمومی را به فریاد واداشت و آمریکا را ناچار کرد کمی در تاکتیکهای نظامیش تغییر داده و به نیروهای اتحاد شمال امکان پیشروی بدهد. در نتیجه نیروهای این ائتلاف قادر شدند در ۱۶ نوامبر مزار شریف را تصرف کنند و در ۱۹ نوامبر وارد هرات و در ۲۰ نوامبر وارد کابل شوند. با سقوط قندهار در ۱۶ سپتامبر طومار عمر «امارت اسلامی افغانستان»، که با تصرف کابل در ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ آغاز شده بود، برچیده شد و ملا عمر «امیر المومنین» متواری گردید. در ۲۲ سپتامبر «شورای موقت افغانستان»، که دستپخت کنفرانس بن بود، سرکار آمد و به این ترتیب یکی از مناطق «بی دولت» در پروسه تبدیل به دولتی قرار گرفت که میرود تا طبق «مقررات بین‌المللی» عمل کند. اگر «سران قبایل» (نام جدید سرمایه‌دارانی

اعلام جنگ علیه «تروریسم»، پس از حمله ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به مرکز تجارت جهانی در نیویورک و وزارت دفاع در واشنگتن، اهداف مرکبی را در نظر داشت که مهمترین آنها را میتوان چنین برشمرد:

۱- متحد کردن بورژوازی جهانی و دولتهایشان برای از بین بردن «مناطق بی دولت»، رام کردن یا جایگزین کردن دولتهای «نامناسب» با دولتهائی که تن به مقررات بین‌المللی (قواعد بازی) بدهند و تلاش در جهت پایان دادن به جنگهای داخلی (و همه در جهت باز کردن راه برای حرکت راحتتر سرمایه و حفظ امنیت آن و صاحبانشان).
۲- کاهش حقوق انسانی - اجتماعی شهروندان، تقویت صاحبان سرمایه و ممکن‌تر و ساده‌تر کردن شرایط استثمار و تقویت نژاد پرستی و میهن پرستی که در شرایط رکود اقتصادی از هر زمان دیگر برای بورژوازی ضروری تر شده بود.

این اهداف مثل یک کلاف (و نه سر در گم) و بر اساس اولویتهایشان پیش رفته و یا میروند. در ضمن تحقق یافتن هر درصد از این اهداف به زمان و شرایط معینی بستگی دارد که در هر مورد باید مورد بررسی عینی قرار بگیرد. در میان کشورهای مختلفی که در جهت تحقق آن اهداف گام برمیدارند ایالات متحده نقش راهنما را دارد و من به این جهت تمرکز را روی این کشور میگذارم و دست آخر وضعیت ایران را در پرتو وضع جدید جهانی از نظر میگذرانم.

اهداف جهانی:

در «بیانیه شورای مرکزی اتحاد سوسیالیستی کارگری»، منتشره در اکتبر ۲۰۰۱، آمده است:

«واقعیه ۱۱ سپتامبر، نه تنها بعنوان یک فاجعه انسانی، بلکه بدلیل اهمیت سیاسی جهانی که به خود گرفته است باید بمنزله سرآغاز یک دوران جدید در سیاست جهانی درک شود: پایان دهساله خلاء «پس از جنگ سرد» و آغاز تلاش امپریالیستی برای شکل دادن به یک نظم نوین سیاسی جهانی.»

در دسامبر ۲۰۰۱ اگناچیو رامونه در لوموند دیپلماتیک چنین نوشت:

«ما همه توافق داریم که حوادث ۱۱ سپتامبر سرآغاز یک دوران نوین است. ... دورانی که ما پشت سر گذاشتیم با سقوط دیوار برلن در ۱۹۸۹ و پایان اتحاد شوروی در ۱۹۹۱ شروع شد.»

ضرورت وجود یک نظم نوین حتی قبل از فرو ریختن دیوار برلن بر استراتژیهای بورژوازی آشکار شد. این نظم که جنگ خلیج را هم در خدمتش گذاشتند بدلیل یکتازی آمریکا تحقق نیافت. جرج بوش پدر و بقیه سیاستمداران طبقه بورژوا در ایالات متحده بر این باور بودند که فقدان یک نظم نوین جهانی و ناامن بودن بخشی از نقاط در جهان، سرمایه‌ها و کشورهای کوچکتر را تحت فشار قرار داده و آنها را خواهان یک «نظم نوین» به رهبری مطلق آمریکا خواهد کرد. واقعیت اما خلاف اینرا نشان داد. سرمایه‌های اروپای غربی به سوی وحدت بیشتر رفتند و امنیت داخلی‌شان دچار اخلاص جدی نشد و کشوری مثل چین نیز دورنمای یک قدرت اقتصادی جهانی را در مقابل دیدگان جهانیان گشود و حرکت ایگورهای مسلمان تهدیدی بر این پیشروی نشد.

قبل از اینکه ضربه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و میزان ضربه‌پذیری خود آمریکا دیدگان کل طبقه بورژوا بر غلط بودن آن نظرات و سیاستها

نظیر حامد کرزای که فقط در پاکستان دارای یک زنجیره هتل و شرکت‌های توریستی و مسافرتی است) که قرار است ابتدا از لویی جرگه و سپس از صندوق‌های رای سر درآوردند «قواعد بازی» را رعایت کنند قرار است در فاصله ۵ سال ۵ میلیارد دلار کمک دریافت کنند. در ضمن لوله‌های نفت و گاز شرکت آمریکائی آنوکول و شرکا کشیده خواهد شد تا نفت و گاز دریای خزر را از طریق پاکستان به دریای عربی برسانند. طرح این لوله در سال ۱۹۹۷ پیمان رسید و قرار شد با هزینه ۱ میلیارد و ۹۰۰ میلیون دلار در منطقه طالبان کشیده شود. یکی از دلایل عمده «خلق» طالبان ضرورت انتقال آن نفت و گاز به بازارهای غرب بود. آن ذخایر چنان عظیمند (فقط ترکمنستان بیش از ۸ تریلیون ذخایر شناخته شده گاز طبیعی دارد و یکی از بزرگترین میادین نفت دنیا در ناحیه تنگیز قزاقستان است.) که به نظر نمی‌رسد اینبار آمریکا مثل سال ۱۹۸۹ «مجاهدین» را مثل پارچه چرکین دور بیاندازد و بدنبال کار خود برود.

قدرتمائی و بی رحمی

آمریکا گرچه یک ائتلاف جهانی علیه «تروریسم» تشکیل داد اما جنگ را به فرماندهی ارتش خود و با کمک نظامی بریتانیا و استرالیا پیش برد. در اثنای جنگ نیز برای توصیه کشورهای که از میزان تلفات انسانی اظهار نگرانی کردند ارزشی قایل نشد. در واقع بورژوازی این کشور میخواست یک قدرتمائی از حجم آتش، توان سازماندهی اطلاعاتی و نظامی و قدرت لجستیکی خود را بار دیگر به دنیا یادآوری کند و موثلفین سهم «شیر» را در فردای استقرار یک نظم جهانی، برایش به رسمیت بشناسند. در همین راستا دولت ایالات آمریکا این جنگ را با بی رحمی تمام پیش برد. بمبهای ۷ و ۱۵ تنی در مناطقی بکار رفتند که میزان بالای تلفات مردم غیر مسلح عیان بود. اما این سبعیت برای ایجاد رعب در هر کشوری که مورد تهدید «تنها ابر قدرت دنیا» قرار بگیرد، لازم بود. یان ترینور اخیرا در گاردین نوشت:

«گرچه آماری رسمی در دست نیست ... اما شک نمیتوان کرد که میزان کشتار غیر نظامیان در افغانستان از میزان تخمینی مرگ و میر غیر نظامیان در جنگ ۷۸ روزه کوسوو (۵۰۰) و غیر نظامیان عراق (۳۲۰۰) نفر بیشتر است. ... یک فعال «خنثی سازی مین» که مستقیما با پنتاگون کار میکند حدس میزند که حدود ۸۰۰۰ غیر نظامی کشته شده‌اند.» یک تشکل غیر دولتی بنام «جمعاوری پول برای قربانیان افغان» نیز رقم ۸۰۰۰ قربانی را محتمل دانسته است.

گذشته از کشتار غیر نظامیان، اسرا و آن کسانی که حاضر به تسلیم بودند نیز قصابی شدند. آنهایی که اخبار جنگ را تعقیب میکردند بیاد دارند که حتی جنگ سالاران نیروهای ائتلاف شمال (که در فاصله ۹۲ تا ۹۶ که حکومت کابل را در دست داشتند فقط از همدیگر ۵۰ هزار نفر را کشتند) حاضر شدند بدون ایجاد «حمام خون» و از طریق مذاکره «کندوز» را تصرف کنند و مذاکرات موفقی را در این راستا پیش میبردند و این آمریکا بود که جلو گفتگو را سد کرد. دونالد رمز فیلد، وزیر دفاع و رهبر بازهای آمریکا، در همان زمان گفت:

«امید ما اینست که آنها وارد مذاکره‌ئی نشوند که به رهائی آن خارجیان بیانجامد. ... امید من اینست که آنها یا کشته و یا اسیر شوند.»

به این ترتیب شهر زیر بمبارانهای بی‌امان و با حمله نظامی فتح شد. به قول خبرگزاریها ۳۰۰۰ عضو «القاعده» در شهر حضور داشتند، که اکثریتشان روستائیان فقیر و جوانان محروم پاکستانی بودند. اینان تا قبل از حمله آمریکا به افغانستان به کار «کشت و زرع» و یا گز کردن خیابانها مشغول بودند و هیچ نقشی در بلایائی که طالبان و القاعده بر مردم روا داشته بودند، نداشتند. اینان در کنار اعراب و چچنی‌ها و غیره (اگر از بمبارانها و حمله زمینی

نجات یافته بودند) به عنوان «خارجی» کشتار شدند. سرنوشت اسرا در مزار شریف و به اصطلاح «شورش» آنها هنوز هم زیر یک علامت ستوال بزرگ است. ۴۰۰ زندانی در بند را از زمین و هوا چنان کوبیدند تا «پشه» هم جان در نبرد. اما بدبختانه (برای رمز فیلد و امثالش) ۴۲ نفر در زیر انبوه جنازه‌ها زنده ماندند (و وجودشان امروز در گوانتانامو «درد سر» آفریده است) که یکیشان جان واکر آمریکائی بود. خلبانان در کوهها و غارهای تارابورا نیز با بمباران «فرش»ی و با بکار بردن بمبهای ۷ و ۱۵ تنی و بمبهای که هوای غارها را میمکیدند هیچ امکانی برای تسلیم باقی نگذاشتند. وقایع جنگ به خوبی نشان میدهد که سیاست وزارت دفاع (همچون جنگ خلیج تا پیش از شورشها) کشتن و اسیر نگرفتن بوده و اظهار لحنیه جناب وزیر دایر بر «اسیر کردن» صرفا برای مصرف خارجی بوده است.

جنگ علیه «تروریسم» البته هنوز ادامه دارد و قول داده‌اند تا سالها «این برکت» ادامه داشته باشد. مردم بی دفاع «افغانستان» هنوز نه فقط از بالا، بلکه در زمین و توسط نیروهای ویژه نیز کشتار میشوند. از بالا خلبانان زن و بچه و پیر و جوان را یکجا میکوبند، اما در زمین ظاهرا فقط مردان را میکشند. خودشان در اواسط فوریه ۲۰۰۲ اعلام کردند که سربازانشان مردان یک روستا را تماما و به اشتباه قتل‌عام کرده و دنده و دندان زنان و پیرمردان را خرد کرده‌اند. این قبول از جانب کسانست که علی‌رغم شواهد معتبر هنوز هم نپذیرفته‌اند که در شب ۱۹ دسامبر ۲۰۰۱ کاروانی که بمباران شد و ۴۵ کشته و تعداد بیشتری زخمی بجا گذاشت «القاعده» و طالبان نبودند، بلکه آن پیرمردان افغانی بودند که بنام روسای قبیله می‌رفتند تا به دولت موقت خوشامد بگویند. بطور کلی افغانها که در برابر «خارجیها» قربی پیدا کرده‌اند برای آمریکائیان حکم «موش آزمایشگاه»ی اسلحه‌های جدید را دارند و هنوز هم دارند کشته میشوند.

آوارگان:

لاری پ گودسون، در کتابش بنام «جنگ بی انتهای افغانستان»، که اواخر سال گذشته منتشر شد، جمعیت افغانستان (با احتساب دو میلیون و ۴۰۰ هزار افغانی ساکن ایران و سه میلیون و ۶۰۰ هزار ساکن پاکستان) را ۲۲ میلیون نفر حدس میزند. او معتقد است که قبل از بمبارانها ۲ میلیون نفر نیز در داخل آواره بودند. به نظر او اکنون آوارگان داخل و خارج به ۱۱ میلیون نفر رسیده‌اند. طبعا بخشی از این مردم روستائیان هستند که در نتیجه خشکسالی دهات خود را رها کرده‌اند، ولی بخش قابل توجهی نیز از بمبارانها گریخته‌اند. روزانه صدها تن از افراد ضعیف تر (کودکان و کهنسالان) میمیرند و شکی نیست که صدها هزار مریض جسمی و روحی و ناقص‌العضو نیز در میان بقیه پیدا میشوند. خود سازمانهای کمک رسانی معترفند که کمکها چنان کم است که خانواده‌ها دخترانشان را به قیمت ۶۵ دلار میفروشند تا جان بقیه افراد را حداقل تا ذوب شدن برفها نجات دهند. کی مسئول این فجایع است؟

جنگ ضد «تروریسم» در سایر نقاط:

در همان حال جنگ به نقاط دیگر هم کشیده شده است. نیروهای ویژه آمریکائی به کمک ارتش فیلیپین رفته‌اند تا به قول خودشان نیروهای نظامی این کشور را در جهت کندن کلک «ابو سیاف» آموزش دهند و اگر هم «مورد حمله» قرار گرفتند تیراندازی کنند. آنها در گرجستان هم حضور دارند تا ارتش را علیه شورشیان مسلمان آموزش دهند.

جنبش فلسطین و رهبر آن زیر شدیدترین فشارها قرار گرفته و جنایات اسرائیل در مقیاسی وسیع نه تنها نادیده بلکه (حداقل از جانب جناح بازها) تشویق هم میشود. عملیات ضد انسانی حماس و جهاد اسلامی هم بهانه را مداوما برای آنها فراهم میکند. با شروع تظاهرات علیه جنگ در داخل اسرائیل (در اواسط فوریه) و

پیشنهاد جدید عربستان به نظر می‌رسد که می‌روند تا زمینه را برای دور دیگری از مذاکره آماده کنند. حال که بدیلی برای عرفات و دستگاه رهبری کنونی پیدا نشده لاقلاً امیدوارند که آنها از ضربات و تحقیرها درس لازم را گرفته باشند و به خواسته‌های دولت اسرائیل تن در دهند.

در کلمبیا آمریکا رسماً بکمک چریک‌های دست راستی رفته و آنها با پول و اسلحه فراوانی که در اختیارشان گذاشته شده به سرعت دارند از میان آدمکشان حرفه (که جمعی از آنها اخیراً در سیرالئون مرخص شدند) سرباز گیری میکنند. اینان در مدت کوتاهی تعداد خود را به ۸ هزار نفر (نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا «فارک» ۱۲۰۰۰ نیروی مسلح دارد) رسانده و مداوماً در حال افزایشند. آمریکا همچنین با استفاده از تهدید و تطمیع دولت را واداشت تا در ۲۰ فوریه به مذاکرات با «فارک» پایان داد. روز بعد منطقه از هوا با استفاده از ۲۰۰ هزار نیرو مورد حمله قرار گرفت و امید مردم به صلحی از بین رفت که پس از ۳۸ سال جنگ داخلی برقرار شده بود. اکنون صحبت حمله به عراق و سومالی در میان است و آمریکا در تدارک تحقق این هدفها هتیه‌هایی را در تاریخ ۱۶ دسامبر ۲۰۰۱ به کردستان عراق و سومالی فرستاد و ۲۰۰ میلیون دلار هم در اختیار کنگره ملی عراق گذاشت تا مگر خود را سازماندهی و بسیج کرده و خدمتی را به آنها بکنند که نیروهای شمال در افغانستان کردند. یعنی آنها گوشت دم توپ باشند و آمریکا پیشروی کند. گرچه کشورهای اروپائی، ممالک عربی، روسیه و چین مخالفت خود را با یک حمله احتمالی به عراق اعلام کرده‌اند کلین پاول، وزیر امور خارجه آمریکا و رهبر «کبوتر»ها، در ۷ فوریه ۲۰۰۲ در مقابل کنگره اعلام کرد که «اگر لازم باشد آنها به تنهایی عمل خواهند کرد.»

اما آمریکا پا را از اینهمه درازتر کرده و با «محور شر» خواندن ایران، عراق و کره شمالی اهداف بسیار فزاینده‌تری را در مقابل دیدگان گشوده است که در مورد ایران در جای خود به آن خواهیم پرداخت.

اهداف داخلی:

جرج مونبیوت در «گاردین» با چاپ مقاله‌ای تحت عنوان «طالبان غرب» با آوردن فاکت‌هایی به محدود شدن بعضی حقوق مهم شهروندی در آمریکا اشاره میکند. او در بخشی از مقاله خود مینویسد:

«طالبان توسط رژیم ناپدید شده که پشت به ارزش‌هایی کرده که ادعای دفاع از آنها را دارد. دو ماه پیش کیتی سیرا، یک دختر ۱۵ ساله در دادگاه به ارتکاب دو جرم محکوم و از مدرسه‌ای در آمریکا اخراج شد. نخست او در جستجوی یافتن یک کلپ «انارشی» بوده و دوم با تی شرتی سر کلاس حاضر شده که روی آن نوشته شده بود: «علیه بوش، علیه بن لادن!» ... سیرا یکی از شمار فراوان کسانی است که برای پایه‌ی‌ترین حقوق سیاسی مبارزه میکنند. ... در اکتبر ماه به نیل جفری در فیلادلفیا اجازه ندادند سوار هواپیما شود زیرا یکی از آثار ادوارد آلبی، نویسنده آنارشیست، را به همراه داشت.»

ایگناچیو رامونه با چاپ مقاله «وداع با آزادیها» در لوموند دیپلماتیک به حقایق دیگری اشاره کرد:

«... بلافاصله پس از حمله‌ها، دادستان کل «قانون جدید ضد تروریستی» را به تصویب رساند که دولت را قادر کرد تا بدون اجازه دادستانی هر خانه‌ای را بگردد، هر «مظنون»ی را دستگیر کند و آنها را تا هر زمان که بخواهد در زندان نگاه دارد و یا دیپورت نماید، هر نامه یا ای‌میلی را بخواند و گفتگوهای تلفنی را شنود کند. ۱۲۰۰ خارجی مخفیانه دستگیر شدند که هنوز نصف آنها در زندان هستند. اینها در هیچ دادگاهی محکوم نشده و به هیچ وکیل مدافعی دسترسی نداشته‌اند ... دولت اعلام کرده ۵۰۰۰ نفر را که دارای ویزای تروریستی هستند مورد بازجویی قرار خواهد داد. اینها «مظنون»ند صرفاً به این دلیل که از خاور میانه آمده‌اند. ... به فرمان بوش دادگاههای نظامی با حقوق ویژه برای محکوم کردن آن

خارجیانی طراحی شده که مظنون به تروریسم هستند. ... افبی‌آی پیشنهاد کرده تا اینگونه زندانیان در کشورهای دوستی مورد بازجویی قرار گیرند که شیوه‌هایشان «خشن اما موثر» است. ضرورت اعمال شکنجه در وسایل ارتباط جمعی علناً مورد بحث قرار گرفته است.»

تحدید و تضییق حقوق انسانی تنها به تصویب و اعمال اینگونه قوانین در غرب «متمدن» محدود نشد. میهن پرستی و نژاد پرستی در خارج از چارچوب قانون نیز افسار گسیختند. اهالی خاور میانه مورد تهاجم قرار گرفتند. به مهاجرین و پناه جویان بیش از پیش فشار وارد آمد و قوانین شدیدی علیه‌شان به تصویب رسید.

در گرمای هل من مبارز طلبیدن نمایندگان دولتی و غیر دولتی طبقه بورژوا علیه «تروریسم» و گذاردن قانونهاییکه به بعضی از آنها اشاره شد، دولت بوش یک معافیت مالیاتی ۱۷۰۰ میلیارد دلاری را به نفع صاحبان سرمایه تصویب کرد که به قول جولیان بورگر در «گاردین» ۵۹۱ میلیارد دلار آن سهم مستقیم کوریوراسیونها و شرکتهای بزرگ خواهد شد و به قیمت زدن از بودجه بهداشت و آموزش و بیمه‌های اجتماعی (که هم اکنون هم ناچیز است) تمام خواهد شد. گاردین در بخش اظهار نظرهای خود تاکید کرد: «بیش از نصف این معافیت مالیاتی به جیب کسانی خواهد رفت که بیش از ۲۰۰ هزار دلار درآمد (سالانه) دارند.» وقتی به دولت بوش انتقاد شد که بجای کاهش بحران از طریق افزایش قدرت خرید مردم زمینه تشدید آنرا فراهم کرده است، او پرسید: «شما کدام کتاب اقتصاد را می‌خوانید؟» البته در شرایطی که کسی را به خاطر به‌همراه داشتن کتاب ادوارد آلبی از سوار شدن بر هواپیما باز میدارند کسی جرات نکرد کتاب مرجعش را به نماینده سرمایه‌داران «محترم» نشان بدهد. در هر حال آقای بوش البته کارگران را هم در بودجه خود فراموش نکرده بود. او برای کمک به صدها هزار کارگری که از شرکتهای هوآئی، هواپیما سازی و بازرگانی (تنها در بخش بوئینگ و شرکتهایی که برای آن کار میکنند ۶۲ هزار و در شرکتهای هوآئی ۶۳ هزار کارگر بیکار شدند)، مراکز توریستی و غیره بیکار شدند چند ده میلیون دلار بودجه را به تصویب رساند. می‌گویند آن معافیت مالیاتی سخاوتمندانه نیز در خدمت کارگران است چون موجب ایجاد کار خواهد شد (کتاب اقتصاد بوشها اینطور می‌گویند). البته نامه‌های حاوی «آنتراکس» (سیاه زخم) هم که برای بزرگان روانه شدند در عمل کارگران پست و کارکنان دفاتر حضرات را قربانی گرفتند و بودجه‌ای هم برای آنها تصویب شد. آقای بوش همزمان ۴۸ میلیارد دلار بر مصارف دفاعی افزود و آنرا به ۳۷۹ میلیارد دلار رساند و بودجه «امنیت میهن» را نیز که ۱۹ میلیارد دلار بود به ۵۴ میلیارد دلار رساند تا اگر در شرایط تشدید نابرابریهای کسانی به «ثروتمندان ثروتمندتر شده» چپ نگاه کردند، به شیوه آقا محمد خان قاجار، چشمشان را از حلقه درآورند. حمله ۱۱ سپتامبر سود دیگری هم داشت که باید به آن توجه شود. جرج دبلیو بوش که تنها با یک رای اضافه (۵۰ درصد افراد صاحب رای در انتخابات شرکت کردند) و از طریق رای دیوان عالی مملو از محافظه‌کاران و با نادیده گرفتن رای بخشی از سیاهان رئیس جمهور شده بود با کوبیدن بر طبل جنگ و ترساندن مردم از «تروریسم» نماینده همه مردم شد. او که پس از حمله به دو برج چنان قایم شده بود که بعد از کلینتون در محل خرابیها حاضر گردید توسط وسایل ارتباط جمعی بعنوان یک قهرمان تراشیده شد. بورژوازی آمریکا به خوبی میدانند که امنیت سود و سرمایه‌هاش در داخل و خارج وقتی بهتر تامین خواهد شد که توده مردم بسوی کاخ سفید نماز کنند. حالا در آنجا می‌خواهد بوش باشد یا یک دموکرات.

ایران بعد از ۱۱ سپتامبر:

بعد از اینکه چند تروریست «مسلمان» هواپیماها را بر نمادهای زر و زور «شیطان بزرگ» کوبیدند حامیان «اسلام و مستضعفین» از هر دو جناح بلافاصله آنرا محکوم کردند. این محکومیت البته

مسلمانانی را رنجاند که آمریکا را سرچشمه شر و فساد میدانند، ولی در میان اصلاح طلبان و حامیان آنها در غرب، شوری آفرید. امید به بهبود روابط با آمریکا از نو جان گرفت. جک سترو، وزیر خارجه بریتانیا به تهران شتافت تا ضمن تقویت «ائتلاف ضد ترور» به رفع اختلافات دولتین ایران و ایالات متحده کمک کند. ایران ضمن پای فشردن بر موضع همیشگی خود یعنی تغییر سیاست آمریکا در برابر ایران و رفع انسداد از دارائیهای ایران، قول داد عملاً به جبهه «ضد ترور» کمک کند. این شامل ارسال پول و سلاح بیشتر برای اتحاد شمال و بستن مرزها بر عبور احتمالی نیروهای طالبان و القاعده بود. این شادی دوام زیادی نیاورد و اصلاح طلبان که پراکنده تر از هر وقت دیگر بودند نتوانستند از فرصت پیش آمده سودی ببرند. حمله آمریکا به افغانستان مورد مخالفت دولت و محکومیت محافظه کاران و از جمله خامنه‌ای قرار گرفت. آنها خواهان سرپرستی سازمان ملل بر «ائتلاف ضد ترور» بودند و نه آمریکا. با اینحال عملاً همکاری ایران با «شیطان بزرگ» ادامه داشت. این از نوع همان همکاریهایی بود که ایران با نادیده گرفتن پرواز هواپیماهای موثلفین در فضای ایران، در جنگ کویت به عمل آورده بود. با تصرف شهرهای مزار شریف، هرات و کابل توسط نیروهای اتحاد شمال به نظر میرسید که موضع رژیم اسلامی ایران در افغانستان تقویت شده است. به همین جهت ایران در «کنفرانس بن»، که کاملاً زیر نفوذ آمریکا بود، بخوبی همکاری کرد و در کنفرانس توکیو نیز با دادن تعهد یک کمک ۵۶۰ میلیون دلاری طی پنج سال، «حسن نیت» خود را نشان داد. اما در این مدت دولت کرزای طبق رهنمود آمریکا با فرستادن نیروهای مسلح «اتحاد شمال» به پادگانها و خارج شهرها از نفوذ آنها بیش از پیش کاست. معلوم شد که نیروهای نظامی آمریکا نه تنها در افغانستان ماندنی هستند، بلکه در سه کشور قزاقستان، قرقیزستان و ازبکستان نیز پایگاههای نظامی دایر میکنند. اینها همه بر دامنه نگرانی رژیم اسلامی افزود. آنها خواستند با حضور بیشتر در غرب افغانستان (که قرار است محل عبور لوله‌های گاز و نفت باشد) و باز کردن مرزها بر روی افراد فراری القاعده و طالبان کارتهایی برای بازی در دست خود نگهدارند. کوفی عنان، رئیس سازمان ملل، که پیرویش از سیاستهای آمریکا عیان است، به تهران رفت تا در این مورد به دولت ایران اخطار بدهد. از بخت بد سردمداران جمهوری اسلامی، معلمین نیز در همین اوقات تظاهرات کردند و مورد پشتیبانی کارگران و دانشجویان قرار گرفتند. رژیم اسلامی در این فاصله ضربه دیگری خورد. کشتی حامل ۵۰ تن اسلحه و مهمات که ظاهراً از ایران راهی فلسطین بود، در دریای سرخ مورد تهاجم کماندوهای اسرائیل قرار گرفت و توقیف گردید. اما ضربات به همینجا خاتمه نیافت. بوش در نطق سالانه خود در مقابل اجلاس دو مجلس کنگره و نمایندگان، ایران را در کنار عراق و کره شمالی «محور اهریمنی» خواند. او با حمله بر «معدودی» غیر منتخب که «امید مردم ایران برای آزادی را پایمال کرده‌اند» تحرک و امیدی تازه در دل بخشی از اپوزیسیون ایران آفرید. وی ضمن اشاره به اسلحه کشتار جمعی و صدور تروریسم (پشتیبانی از حماس و حزب‌الله ... و ارسال اسلحه) ایران را متهم کرد که به فرار القاعده و طالبان کمک کرده و در تلاش است تا حکومت موقت افغانستان را متزلزل کند. وزارت خارجه ایران بلافاصله اتهامات را رد کرد و وزیر خارجه، ضمن برشمردن نقش «مثبت» ایران در سقوط طالبان و استقرار دولت موقت، از آمریکا خواست بجای ایراد اتهام رژیم اسلامی را کمک کند تا در سرکوب تروریسم موفقتر باشد. به دنبال این عکس‌العمل آرام دفتر حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، مخالف دولت موقت، بسته و خودش در خطر اخراج قرار گرفت. ایران به اینهم بسنده نکرد. آنها در برابر لیست منتشر شده در مورد اقدامات بعضی محافل رژیم اسلامی در کمک به فرار طالبان و افراد القاعده، اعلام کردند که ۱۵۰ تن از اینان در زندانند و عده‌ی هم از مرزهای شرقی فراری داده شده‌اند. گرچه جناح «راست» کوشید در داخل با بزرگ کردن خطر حمله نظامی

آمریکا به ایران وحدتی در درون جناحها و احیاناً در بین مردم ایجاد کند، اما وقایع نشان میدهد که آنها در این مورد دستاورد چندانی نداشته‌اند. فشار بر نمایندگان دوم خردادی نیز بالا گرفت تا از خود تحرکی نشان دهند. شاید حمله نمایندگان دوم خردادی مجلس علیه بیان شعارهای ضد آمریکائی و سوزاندن پرچم آمریکا در تظاهرات روز ۲۲ بهمن و نیز صدور بیانیه از جانب بیش از ۱۷۰ نماینده دوم خردادی در مورد ضرورت تحقیق پیرامون کمک به فرار افراد طالبان و القاعده (که شایع شده کار جناحهایی در سپاه بوده) از شواهد این تحرک باشد. پس از تندتر شدن موضع آمریکا در مقابل ایران، غرب به پشتیبانی از این کشور برخاست. اما در اینجا نیز هیئت حاکمه با عدم قبول سفیر تعیین شده از جانب دولت بریتانیا، که موجب پائین آمدن سطح مناسبات دیپلماتیک. با «دولت ملکه» شد، بار دیگر نشان داد که در داخل با آشتی و سر در گمی بدی روبروست.

وضع اقتصادی:

ضربه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ رکود شروع شده در اقتصاد غرب را سرعت بخشید. اولین نتیجه این رکود پائین آمدن قیمت نفت بود. گرچه «اوپک» روزانه یک و نیم میلیون بشکه از تولید خود کاست، لیکن بدلیل امتناع شرکتهای نفتی روسیه از کم کردن تولید خود، قیمت نفت همچنان در حال کاهش است. این امر طبعاً ضربه‌ی است بر دولتی که اقتصادش به میزان ۹۰ درصد متکی به درآمد ارزی ناشی از صدور نفت است. در دل چنین اوضاعی وزیر اقتصاد کشور در اواخر بهمن اعلام کرد که کشور در عرصه سرمایه‌گذاری خارجی با ناکامی روبرو شده است. تاکنون ۱۹ میلیارد دلار قرارداد بیع متقابل (بای بک) امضا شده که به قول کارشناسان ایرانی و غیر ایرانی در خارج از روابط جهانی سودا و سود قرار دارد و بعضی کارشناسان دانشگاههای ایران و نیز کارشناسان بین‌المللی خود بورژوازی آنها را «غارت» توصیف کرده‌اند. در ضمن با قرار گرفتن افغانستان در مسیر امن شدن و نیز با حضور نظامی ماندگار آمریکا در این کشور و نیز در ازبکستان، قزاقستان و قرقیزستان ایران موقعیت مناسب خود برای شرکتهای نفتی را از دست خواهد داد که قصد دارند با کشیدن لوله‌های نفت و گاز از غرب افغانستان نفت و گاز دریای خزر و آسیای میانه را به آبهای آزاد برسانند.

آینده ایران:

بعد از حادثه تراژیک ۱۱ سپتامبر فضای مناسبی برای بورژوازی طرفدار اصلاحات پیش آمد تا در مسیر بهبود روابط با آمریکا پیش برود و اقتصاد ایران را گامی در جهت قرار دادن آن در موقعیت جهانی مورد نظرشان به پیش براند. اما جنبش اصلاحات در دستیابی به این امر ناکام ماند. بدلیل ناکام ماندن جبهه دوم خرداد، مهار تحرکات زنان و جوانان برای دوم خردادی ها مشکل و مشکلترا شده است. جنبش کارگری نیز که کمتر در برابر دوم خردادها دچار توهم بود، می‌رود تا این توهم را کمتر و کمتر کند. کلاً اتحادیه اروپا تصمیم گرفته تا بیشتر بکمک جناح دوم خرداد برود و «کبوتر» ها در داخل آمریکا نیز در تلاشند تا این جناح را به تحرک بیشتر در مقابل «بخش غیر منتخب» وادارند. بیانیه بیش از ۱۷۰ نماینده دوم خردادی مجلس و نیز سفر برادر رئیس جمهور به آلمان میتواند نشانی از تحرک مورد انتظار امپریالیسم از این جناح باشد.

اما برای پرولتاریا و گرایش سوسیالیستیش چی؟ تا آنجا که به شرایط معیشت این طبقه برمیگردد فقر و گرانی میتواند بیشتر شود، مگر اینکه وضع مبارزاتی طبقه بهبود یابد و قادر گردد در مسیر تلاش برای سرنگونی جمهوری اسلامی و به کرسی نشاندن بدیل سوسیالیستی خویش، وضع معیشتی خود را سامان بخشد. برای بررسی وضع مبارزه طبقاتی در ایران و پیش بینی احتمالات بر اساس روندهای واقعی باید چندین عامل جهانی، منطقه‌ی و

داخلی تعیین کننده را بررسی کرد. من کاملا واقفم که اینها مسایل پیچیده‌ئی هستند که کار وسیع و عمیق (چه بسا جمعی) می‌طلبد و نظر من در این چهارچوب است.

۱- موقعیت امپریالیسم آمریکا:

شکی نیست که موقعیت داخلی بورژوازی آمریکا حداقل در کوتاه مدت در مقابل پرولتاریای آن کشور تقویت شده است. موقعیت سیاسی دولت آمریکا در جهان دستکم در کوتاه مدت تقویت شده است. گذاردن پایه‌های یک حکومت مورد نظر در افغانستان، تنش بین آمریکا و هند، بازگشتن پاکستان به زیر چتر حمایت آمریکا، همیاری چین و برخورد انفعالی روسیه به گسترش نفوذ ایالات متحده بخشی از دستاوردهای سیاسی این کشور است. به لحاظ نظامی نیز ماندگاری در افغانستان، زدن پایگاه نظامی با ۳۰۰۰ نفر در قیرقیزستان و ۱۵۰۰ نفر در قزاقستان و انعقاد قرار داد نظامی با ازبکستان از دستاوردهای این دوره است. اگر نفوذ سیاسی و حضور نظامی آمریکا در ترکیه، کویت، عربستان (با ۳۷۰۰۰ نیرو) و آبهای جنوب ایران را بیاد بیاوریم، باید گفت که ایران در محاصره آمریکا قرار دارد، اگر این کشور قادر شود که حکومت بعث را براندازد و حکومت مورد نظر خود را سرکار آورد حلقه این محاصره تنگتر خواهد شد و امکان فشارش بر رژیم اسلامی افزایش می‌یابد.

همه شواهد دال بر اینست که قصد یک حمله نظامی گسترده به ایران در میان نیست. ولی بدون شک آمریکا به دامنه تهدید و فشار خود بر جناحهای رژیم خواهد افزود تا آنها از تلاش برای دسترسی به سلاح اتمی و کمک به حماس و اسماعیل‌خانها در افغانستان دست بردارند. قسمتی از این فشار حتی میتواند به صورت حمله نظامی سریع و کوتاه مدت مثلا به مرکز اتمی ایران در بوشهر باشد. در ۲۵ فوریه اعلام شد که کارشناسان روسی و چینی و بقیه کارشناسان اتمی ایران را ترک میکنند. بعضی از مفسران اینرا نشانه‌ئی از چنین قصدی شمردند. در هرحال حضور و نفوذ نظامی امپریالیسم آمریکا همیشه در همه جا و از جمله در ایران به ضرر کارگران و مردم زحمتکش است. اما طبیعتا روندهای مختلفی در کارند که دامنه این نفوذ را کم میکنند.

مهمترین مانع باید مبارزه طبقاتی خود کارگران و کمونیستها باشد که در حال حاضر ضعیف است. مانع دیگر اختلاف و رقابت بین کشورهای بزرگ سرمایه‌داری است. پیروزی آمریکا در افغانستان و رجزخوانیهای یکه تازانه او به ایجاد شکافهایی در «اتتلاف علیه تروریسم» انجامیده است. آثار این اختلاف در مورد طرح حمله به عراق و «محور اهریمنی» خواندن ایران و عراق و کره شمالی به خوبی عیان شده است. فردا که مسئله غارت منابع طبیعی و تسلط بر بازارهای منطقه بیشتر مطرح خواهد شد دامنه این اختلافات و رقابتهای گسترش بیشتری خواهد یافت و این میتواند زمینه مادی تضعیف امپریالیسم باشد. آیا سوسیالیسم کارگری قادر خواهد شد از این ضعف بهره بگیرد؟

۲- گرایش سوسیالیستی کارگری:

اینکه نابرابری در جهان تشدید شده و نیز رو به افزایش میباشد «حدیثی» است که همه به آن اعتراف دارند. لاری الیوت در ژانویه امسال در گاردین نوشت:

«۵۰ میلیون از ثروتمندترین ساکنین اروپا و آمریکای شمالی درآمدها معادل ۲ میلیارد و ۷۰۰ میلیون تن مردم فقیر است. ۵۷ درصد از یک ثروت دنیا سهم ۱ درصد از جمعیت است.» تولید ثروتهای نجومی که به این طریق توزیع میشود و نابرابری حاصل از آن در سطح مشاهده‌ئیش از کسی پنهان نیست. مردم کارگر و زحمتکش روزانه آثرا بر صفحه‌های تلویزیون می‌بینند. نارضایتی و مبارزه جوئی علیه نابرابری و ستم میبایست زمینه مادی عروج بالقوه سوسیالیسم کارگری باشد. اما اکنون چند دهه است که این نابرابری و ستم در کشورهای به اصطلاح «در حال پیشرفت» بطور بالفعل دستمایه‌ی گروهها و تشکلات اسلامی مرتجع شده است. در کشورهای «پیشرفته» نیز در بهترین حالت این سوسیالیسم بورژوائی (گروههایی که زیر چتر «علیه سرمایه») فعالیت میکنند) است که از این نارضایتی و مبارزه‌جوئی تغذیه میکند.

اسلامیها (چه آنها که در خدمت سیاستهای بانک جهانی درآمده اند و چه «طالبانها») در همه جا بجای جواب به نیاز توده‌های وسیع، بلا بر مردم نازل کرده‌اند. جنبش «ضد سرمایه» هم درست وقتی کارگران و زحمتکشان زیر بیشترین فشار هستند میدان را خالی کرده است. آیا سوسیالیسم کارگری قادر خواهد شد بر متن اعتراض کارگر علیه استثمار و نابرابری قرار گیرد و زیر پای توده‌ئی شدن اسلامیون را برود و تلاش جنبش «ضد سرمایه» را نیز به یک مبارزه عمومی تر علیه استثمار تبدیل کند؟

۳- اسلام سیاسی:

در یک سطح پایه‌ئی عروج اسلام سیاسی حاصل شکست انواع سوسیالیسم بورژوائی و ناسیونالیسم و وجود اقشار پیشاسرمایه‌داری وسیع در کشورهای «در حال توسعه» و نیز پشتیبانی همه جانبه غرب (باضافه پشتیبانی وسیع مالی عربستان) میباشد. بعد از سقوط شوروی اینها فایده قبلی را از دست داده به صورت مزاحمین حرکت و امنیت سرمایه و سرمایه‌دار درآمده‌اند. آن بخش که مشغول تطبیق خود با لیبرالیسم اقتصادی است البته پایه‌های اجتماعی قویتری دارد و فعلا میماند. اما آن بخشها که به قانونمندیهای اقتصاد بی‌اعتنایند (نظیر طالبانها) دارند متلاشی میشوند. از میان رفتن مساله بسیج توده‌های زحمتکش را برای مبارزان سوسیالیست تسهیل میکند.

۴- وضع جنبش اصلاحات سیاسی و کارگران:

حرکت دوم خرداد که مخلوق جنبش بورژوائی اصلاحات سیاسی بود البته از تاب و توان افتاده و بدیلی نیز در مقابل آن به میدان نیامده است. بنابراین بحران سیاسی و لاجرم اقتصادی رژیم مرهمی بورژوائی نیافته است. کارگران و مردم به تنگ آمده آیا میتوانند از این اوضاع سود برده و خود را متشکل کنند؟ *

به نقل از

بارو

شماره ۴ و ۵، بهمن و اسفند ۱۳۸۰ (ژانویه و فوریه ۲۰۰۲)

ماهنامه اتحاد سوسیالیستی کارگری

www.wsu-iran.org